

نگاهی به کتاب «ماده شیر سرکش»

من شوالیه‌ام یا دخترک؟

سید امین حسینیون



نام کتاب: ماده شیر سرکش
نویسنده: تامورا پیرس
ترجمه: پروین جلوه‌نژاد
نشر: کیمیا (بخش کودک انتشارات هرمس)
نوبت چاپ: نخست ۱۳۸۸
شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه
قیمت: ۴۰۰۰ تومان

مقدمه:

در مقدمه ققدم اشاره به دو نکته است و بعد ورود به بدنه‌ی اصلی نقد که سعی خواهیم کرد چون همیشه مختصر و مفید باشد. نکته‌ی اول این‌که، در این نقد ارجاعی به منبع و مأخذ خاصی نخواهم داشت، چون حتی الامکان مسایلی نظری افزون بر کتاب مورد بحث نخواهند بود. ققدم این است که با مراجعه به اصل داستان، مسایل را با یک منطق ساده توضیح دهم. آن‌چه در این نقد مطرح است به قول معروف عقل معاش است، نه دانش نظری گسترده‌ای در حوزه‌ی ادبیات کودکان. در نقد کتاب «ماده شیر سرکش» اولین نکته‌ای که توجه را به خودش جلب می‌کند، ترجمه‌ی کتاب است.

ترجمه

«دوک به شکلی مظلومانه رفتار می‌کرد تا او را فریب دهد. در عوض چنان رفتاری الینا را بیشتر می‌ترساند.» (ص ۲۶۶). بحث درباره‌ی ترجمه‌ی «ماده شیر سرکش» را با این جمله شروع کردم، چون اشتباه فاحشی در جمله وجود ندارد، اما با این مثال می‌توان نکته‌ای را به خوبی شرح داد: «دوک به شکلی مظلومانه...» دو کلمه‌ی اضافه دارد. کافی است بگوییم «دوک مظلومانه رفتار می‌کرد.» پسوند «انه»، خود به خود مفهوم «به شکلی» را به صفت اضافه می‌کند. رفتار مظلومانه، تلاش مذبحخانه، نقشه‌ی مخفیانه و... همگی از این دست هستند. اما به نظر می‌رسد در هنگام ترجمه قاعده‌ی دستوری فارسی و در نتیجه معنی دقیق کلمه‌ی مظلومانه فراموش شده‌اند و در نتیجه ترکیب غیرضروری «به شکلی» به جمله اضافه شده است.

چنین مواردی در کتاب کم نیستند و در مجموع به کمک یکدیگر و در کنار دیگر نثری نه چندان روان برای کتاب «ماده شیر سرکش» می‌سازند. اگر موافق باشیم که روانی، صفتی والا برای نثر است، از این نظر ترجمه‌ی این کتاب چندان هم موفق نیست. به این مسئله مشکلات ویراستاری کتاب هم کمک می‌کنند که به سادگی قابل رفع بودند و احتمالاً از قلم افتاده‌اند. مثال دیگری از نثر سخت این است: «با درگذشت ملکه لیان در ماه مارس، تورتال عزادار شد. اما پس از مرگ ناگهانی پادشاه، همه‌ی مردم از آن اتفاق، شوکه شدند.» (ص ۱۷۰) در این بخش از متن، آخرین ویرگول اضافی است و کاری انجام نمی‌دهد و مهم‌تر از آن جمله‌ی دوم را می‌توان خیلی ساده‌تر هم نوشت: «اما مرگ ناگهانی پادشاه همه‌ی مردم را شوکه کرد.» جمله‌ای که در کتاب استفاده شده است، فعل مجهول دارد و به طور مشخص تحت تأثیر نثر انگلیسی است، در حالی که با چند تغییر به جمله‌ی روان‌تری به زبان فارسی می‌رسیم. اما این تنها مشکل ترجمه‌ی این کتاب نیست. در برخی از بخش‌های داستان، مثلاً عنوان پادشاهان یک سرزمین به سه‌سالار ترجمه شده است، اما در برخی لحظات دیگر شخصیت‌ها یکدیگر را «سِر» (عنوان اشرافی انگلیسی) صدا می‌زنند. در شرایطی که مثلاً «مستر» در اکثر جملات به استاد ترجمه شده است به نظر می‌رسد استفاده‌ی مستقیم از «سِر» در داستان ناشی از کمبود جایگزین فارسی مناسب است، هر چه باشد ما اصلاً این عنوان را نداشته‌ایم که بخواهیم معادلش را داشته باشیم. از این‌جا به نکته‌ی اصلی مورد نظر من درباره‌ی ترجمه‌ی چنین کتاب‌هایی می‌رسیم.

آنچه به عنوان کودک و نوجوان مطرح می‌شود چه بخواهیم و چه نخواهیم بر روی خوانندگانش تأثیری شگرف می‌گذارد. کودک و نوجوان در مراحل اولیه‌ی تجربه‌ی خواندن به سر می‌برد و به سرعت می‌آموزد که چه‌طور باید نوشت و چه‌طور باید زندگی کرد. آموزش عناوین رسمی انگلیسی چندان لازم به نظر نمی‌رسد، مخصوصاً که همراهش پانویسی هم نیست که توضیح دهد «سِر» چیست، از کجا آمده، دقیقاً چه معنایی دارد و... یا مثلاً در داستان قبیله‌ای حضور دارد به نام بلادی هاوک، که به فارسی می‌توان به شاهین خونین ترجمه‌اش کرد.

منظور از این مباحث و مثال‌ها به طور کلی اشاره به این نکته است که کودک یا نوجوان به عنوان خواننده‌ی اصلی این کتاب و احتمالاً موارد مشابه دیگر بهتر است با زبان فارسی بیشتر آشنا شود، تا این که مثلاً اسم قبیله‌ی بلادی هاوک را همین‌طوری بخواند. به همان دلیلی که لقب ایذا، قهرمان داستان، به جای این که لاینس نوشته شود، ماده شیر نوشته می‌شود، بقیه‌ی عناوین و اسامی هم قابلیت ترجمه دارند، حتی با تغییری کوچک در معنا. این روش مناسبی برای دست یافتن به یک نثر فارسی روان است که ترکیبات به گوش غریبه‌ی انگلیسی در آن سکنه ایجاد نمی‌کنند. نکته‌ی دیگر این که مجموعه کتاب‌های «غرش ماده شیر» همان‌طور که بعد هم اشاره خواهد شد در یک فضای کاملاً چندفرهنگی و حتی بین فرهنگی روی می‌دهد. درک چنین کتابی، نیاز به پانویس‌های متعدد دارد، حتی برای یک نوجوان کتابخوان حرفه‌ای. اما به جز اسامی خاص، که به لاتین در پانویس آمده‌اند، هیچ توضیح اضافی دیگری درباره‌ی مکان‌ها، فرهنگ‌ها و آیین‌ها داده نشده است. ای کاش پانویسی بود که توضیح دهد آیین میترا، از فرهنگ ایرانی برگرفته شده است، و جنگجویان شادگ نمونه‌هایی از جنگجویان شائولین هستند و مواردی از این دست.

در مجموع اگر بخواهیم مسایل مربوط به ترجمه را خلاصه کنیم، به این نکته می‌رسیم که توقع من از نشر هرمس بسیار بیش‌تر از کتاب حاضر است؛ دست کم توقع من این بود که مجموعه کتاب‌هایی که عنوان کیمیا را روی جلد خود دارند، حتی الامکان بی‌نقص ترجمه و چاپ شوند، که چنین نشده است.

فضای بین فرهنگی

داستان‌هایی مثل ارباب حلقه‌ها، نارنیا، هری پاتر، نیکولا کوچولو، تن تن، و... همگی در فرهنگ مشخصی روی می‌دهند. سه مورد اول مشخصاً درون فرهنگ بریتانیایی روی می‌دهند و نیکولا کوچولو در فرهنگ فرانسوی. این داستان‌ها به طور کامل معرف فرهنگ خود هستند. مثلاً به یاد بیاورید جایی را که خانم بیدستر در کتاب شیر جادوگر و کمند، در اوج بحران سعی می‌کند چایی درست کند. این سنت کاملاً انگلیسی است. در چنین داستان‌هایی در واقع جهان فراثری^۱ یا همان دنیای فانتزی که داستان اصلی در آن روی می‌دهد بر اساس آداب و رسوم و به طور خلاصه ویژگی‌های فرهنگی جهان





فروتری نویسنده شکل گرفته است. نمونه‌ی بارز چنین فضایی هری پاتر است. دنیای جادوگران هری پاتر همان قدر انگلیسی است که دنیای اقوام مشنگ هری پاتر. وقتی جادوگران خارجی به هاگواتز می‌آیند همان قدر غافلگیر و متعجب هستند که جادوگران انگلیسی به خارج از سرزمین‌شان می‌روند. اما داستان «غرش ماده شیر» این مرزها را نابود کرده است. سرزمین تورتال - سرزمین مادری الینا - اگرچه از عناوین درباری انگلیسی بهره می‌برد، اما اصولاً یک سرزمین انگلوساکسون نیست.

همان‌طور که در بالا هم اشاره شد، آیین میترا در این سرزمین رواج دارد و اساتید جادوگری از معبد میترا بیرون می‌آیند که در نوع خود نکته‌ی جالبی است. همچنین مذهب اصلی مردم سرزمین تورتال چند خدایی است و به سبک اساطیر باستانی خدایان در داستان حضور فیزیکی فعال دارند. خدای تاریکی، ایزدبانو، خدای دزدها و... خدایانی هستند که در داستان حضور می‌یابند و گاهی به شخصیت‌ها کمک می‌کنند یا مانع‌شان می‌شوند. چنین فضایی مخصوصاً در داستان‌های انگلوساکسونی منحصر به فرد است.

در جنوب سرزمین تورتال مردمی زندگی می‌کنند با نام بزبر، که مراسم آیینی‌شان شبیه سرخ‌پوست‌ها است. نام قبیله‌های‌شان همان‌طوری که اشاره شد، شاهین خونین و امثالهم است و سوارکار و تیراندازند و جادوگر دارند و... اما در عین حال سرزمینی که در آن زندگی می‌کنند بیابانی است با طوفان شن و لباس‌شان شبیه لباس‌های عربی است انگار. این آدم‌ها شمن هم دارند و در خدمت پادشاه تورتال هستند.

در واقع سرزمین تورتال - همان‌طور که مشخصاً تأکید شد - یک سرزمین کاملاً انگلوساکسونی نیست، اگرچه پادشاه و ولیعهد و دشمن پادشاه و قهرمانان اصلی داستان، جاناتان، راجر، الینا، تام و... هستند. در واقع اگر کمی بدبین باشیم و با دید پارانوئید پسااستعماری به این سرزمین چند فرهنگی نگاه کنیم، تصویری از دنیای جدید می‌بینیم که همه‌ی فرهنگ‌ها در کنار هم زندگی می‌کنند و مدیریت آن به عهده‌ی فرهنگ انگلوساکسون، در این‌جا آمریکایی است.

به همین شکل کل جهان در داستان‌های غرش ماده شیر شکل می‌گیرد، کوهستان‌های سردی که در شرق هستند آدمی را به یاد هیمالیا و تبت می‌اندازند و اژدهای شانگ که اسمش لیام است، بی‌شبهت به خود بروس لی نیست. قبایل و طوایف دیگری هم در این جهان پیچیده زندگی می‌کنند که اسم‌شان در کتاب آمده است و سنت‌های خاصی دارند. مثلاً قبایل کمیرها که شبیه بزبرها زندگی می‌کنند و بیشتر تیراندازند. این جهان چند فرهنگی و روابط بین فرهنگی در کتاب، مهم‌ترین ویژگی مجموعه‌ی غرش ماده شیر است. این نکته، در کنار حضور یک قهرمان زن فعال و قوی و دلاور کتاب را کاملاً امروزی می‌کند. قهرمان زن، که اولین زن شوالیه در سرزمین خودش و در سرزمین‌های همسایه است، حضور اقوام و فرهنگ‌های مختلف در کنار هم، نشانه‌هایی از یک دنیای کاملاً قرن بیست و یکمی در کتاب دارد، اما قوانین و اصول کلی حاکم بر جهان داستان با چنین مواردی در تناقض هستند.

قوانین شکل دهنده‌ی جهان داستان

داستان «ماده شیر سرکش» به دو بخش اصلی تقسیم می‌شود: ۱. سفر به سرزمین سرد سارن و به دست آوردن گوهر فرمانروایی. ۲. بازگشت به تورتال و کمک به شاه شدن جانانان، که هردوی این بخش‌ها با موضوع مشترک پادشاهی جانانان به هم متصل می‌شوند، اگرچه در شروع داستان الینا و بالطبع ما، خبر ندارد پادشاه مرده است و جانانان قرار است پادشاه شود اما ناخودآگاه از طریق خواب‌ها و راهنمایی‌های ایزد بانو به سراغ گوهر فرمانروایی می‌رود و با خدای کوه‌های سرد سارن می‌جنگد.

نکته‌ی جالب توجه شکل پادشاهی جانانان است. در داستان «ماده شیر سرکش» پادشاهی می‌تواند کشورش را آباد کند که گوهر فرمانروایی را به دست دارد. این گوهر را خدایان ساخته‌اند و در واقع چیزی است در حکم فره‌ی ایزدی چنانچه همراه شاه باشد آبادی و خوشبختی و سرزندگی به سرزمین خواهند آمد و اگر نباشد همه چیز یا بد خواهد بود یا نهایتاً معمولی. چنین ایده‌ای - یعنی نیرو گرفتن شاه از خدایان - مربوط به دوران بسیار کهن است که پادشاهان برای بهتر حکومت کردن بر مردم خود را فرزندان خدا می‌دانستند و مدعی بودند خدایان چیزی به آن‌ها داده‌اند که به وسیله‌ی آن زمین را آباد می‌کنند. چنین ایده‌ای در داستانی که قرار است مربوط به قرن بیست و یکم باشد کمی عجیب جلوه می‌کند. البته نویسنده به همین اکتفا نکرده است.

پادشاه تورتال در هنگام تاجگذاری با زمین تورتال ارتباط برقرار می‌کند. به عبارت دیگر تاج پادشاهی تورتال جادویی است و فقط بر سر کسانی از خون پادشاهان می‌نشیند، علاوه بر این، پادشاه باید مورد تأیید خاک هم باشد. خاک سرزمین تورتال باید پادشاه را تأیید کند. در هنگام تاجگذاری خدایان سرزمین تورتال هم به ترتیب پشت سر پادشاه صف کشیده‌اند تا حمایت خود را از او نشان دهند. به این ترتیب در جهان داستانی «غرش ماده شیر» شاهی حقیقی است مربوط به خون، نه فقط کفایت. از این نظر مجموعه‌ی «غرش ماده شیر» در زمان داستان‌های حماسی نظیر شاهنامه سیر می‌کند، نه قرن بیست و یکم. در قرن بیست و یکم قاعدتاً پادشاهی و اداره‌ی سرزمین نباید مسئله‌ای مربوط به خون و تبار باشد. یا اگر این‌طور است اقلاً دیگر ویژگی‌های داستان هم مطابق با این اصول و قواعد کهن باشند. این که قواعد داستان‌های کهن را در جهانی قرن بیست و یکمی تلفیق کنیم معمولاً نتیجه‌ی دل‌انگیزی به بار نمی‌آورد.

نکته‌ی دیگر این‌که در جهان‌های چند خدایی، معمولاً خدایان در داستان دخالت مستقیم دارند و از نیروهای تحت حمایت خود، حمایت فعال می‌کنند. اما در «غرش ماده شیر» نهایت دخالت خدایان راهنمایی‌های ایزد بانو برای الینا است و البته از این جهت عدالت در داستان بر خوردار نیست، چون راجر - شخصیت شرور - توسط هیچ خدایی حمایت نمی‌شود. در حالی که در اساطیر کهن، اگر قهرمان را خدایی حمایت می‌کند، شخصیت شرور هم معمولاً مورد حمایت خدایان هست. نگاه کنید به داستان ایلید و نقش فعال خدایان المپ در جنگ.

در واقع نویسنده‌ی کتاب، تامورا پیرس، ویژگی‌های فرهنگی دنیای امروز را به جهان داستان‌های کهن وارد کرده است و یک جهان نامتعادل آفریده است و در این جهان نامتعادل یک زن جوان، می‌خواهد شوالیه‌ای سنت شکن باشد.

قهرمان زن

«من یک بانوی درباری نیستم. من یک شوالیه‌ام و مثل یک شوالیه تعظیم می‌کنم. لباس‌های زنانه خوب‌اند، اما نه برای امشب.» (ص ۲۴۰) این یک جمله از زبان الینا، بیانگر تمام مشکل هویت الینا است، او یک زن است یا یک شوالیه؟ و نهایتاً به این نتیجه می‌رسد، که هم زن است و هم شوالیه و این دو جایگاه تناقضی با هم ندارند. در تمام طول داستان تلاش بر این است که در لحظات تنهایی الینا و در روابطش با آدم‌های اطراف، او زن بودن خودش را تجربه کند. چرا که خود داستان جز در موارد معدود اجازه‌ی چنین فعالیتی را به او نمی‌دهد.

«بوری بچه به بغل نزد او آمد و گفت: این را بگیر.

و بچه را به الینا داد. الینا خشکش زد. او می‌ترسید بچه‌ی به این کوچکی را بغل کند. بوری آهی کشید و دست‌های شوالیه را طوری قرار داد که بچه را بهتر بگیرد. بعد از او دور شد.

الینا گفت - کجا می‌روی؟

- طوری رفتار می‌کنی انگار قبلاً بچه بغل نکرده‌ای.

- نه که نکرده‌ام! (ص ۹۲) این اولین جایی است که الینا یک بچه را بغل می‌کند. به ترتیب در همین کتاب او پیراهن شب می‌پوشد، مورد توجه مردان قرار می‌گیرد، و نهایتاً تصمیم می‌گیرد ازدواج کند. به این ترتیب سفر خودشناسانه‌ی الینا پایان می‌یابد. در واقع خط پایان برای او ازدواج است. گویا تامورا پیرس این ایده‌ی قدیمی را که قهرمان در مسیر بلوغ سفر می‌کند بسیار جدی گرفته است و پایان داستانش را ازدواج قرار داده است که در چارچوب این کتاب معادل بلوغ عاطفی و عقلی قهرمان است. الینا بالاخره به این نتیجه می‌رسد که هم می‌تواند همسر / زن باشد هم شوالیه / ماجراجو. این مسیر



کولی خفته - هانری روسو

تحول شخصیت که برای الینا طراحی شده است، لایه‌ی زیرینی به کتاب می‌بخشد. اما در این زمینه هم چندان موفق عمل نشده است. از سه مرد محبوب الینا، یکی لیام، اژدهای شانگ است که جانش را از دست می‌دهد. دومی جانانان است که پادشاه شده و الینا می‌داند که نمی‌خواهد به هیچ وجه ملکه باشد و نفر سومی جورج پادشاه دزدها است، که الینا در پایان داستان انتخابی جز ازدواج با او ندارد. کتاب در واقع در چند فصل پایانی هر تعلیقی را درباره‌ی تصمیم و انتخاب الینا از بین می‌برد.

در این زمینه نکته‌ای که ارزش یک اشاره‌ی کوتاه را دارد این است که بر خلاف کتاب‌های کودک و نوجوان، در مجموعه‌ی غرش ماده شیر، خانواده حضور بسیار کم رنگی دارد. خیلی به ندرت آدم‌ها سر میز می‌نشینند تا با هم غذا بخورند و خانواده‌ها اکثراً از هم پاشیده است. برادر الینا می‌میرد. خانواده‌ی تایت کشته شده‌اند. لیام، اژدهای شانگ که اصلاً خانواده‌ای ندارد. پدر و مادر جانانان هم مرده‌اند و البته راجر، شرور اصلی داستان از اقوام نزدیک جانانان است. در واقع چیزی که در کتاب اصلاً به چشم نمی‌خورد یک خانواده‌ی سالم و وفادار است. مقایسه کنید با خانواده‌ی ویزلی‌ها در کتاب هری پاتر که در تمام داستان‌ها قلب تپنده‌ای هستند و خانه‌شان همواره محل امن و آرامی برای قهرمانان است. یا همین‌طور مقایسه کنید با خانواده‌های هابیت‌ها در ارباب حلقه‌ها، یا باز هم خانواده‌ی بیدسترها در مجموعه‌ی نارنیا. این عدم حضور خانواده‌ی سالم در کتاب، اقلماً برای من غافلگیر کننده بوده است.

مؤخره

در مجموع، داستان «ماده شیر سرکش»، داستان ماجرای متوسطی است که یک دختر را در یک جهان داستانی نسبتاً بزرگ دنبال می‌کند - البته در این نقد به این نکته نپرداخته‌ام که طی طریق قهرمانان از یک سرزمین به سرزمین دیگر بسیار سریع اتفاق می‌افتد. سفری که قهرمانان کتاب انجام می‌دهند اقلماً باید یکی دو سال طول بکشد، نه یکی دو ماه! در زمینه‌های مختلف کتاب «ماده شیر سرکش» دارای ضعف‌هایی است که در این یادداشت به آن‌ها اشاره شده است.

پی‌نوشت: